فرهیختگان

farhikhteganonline

WWW.FDN.IR

نگاهی به دیدگاه ویتگنشتاین در باب پاره‌ای از مضامین محوری دین مسیحیت

ایمان به‌مثابه پناهگاه انسان

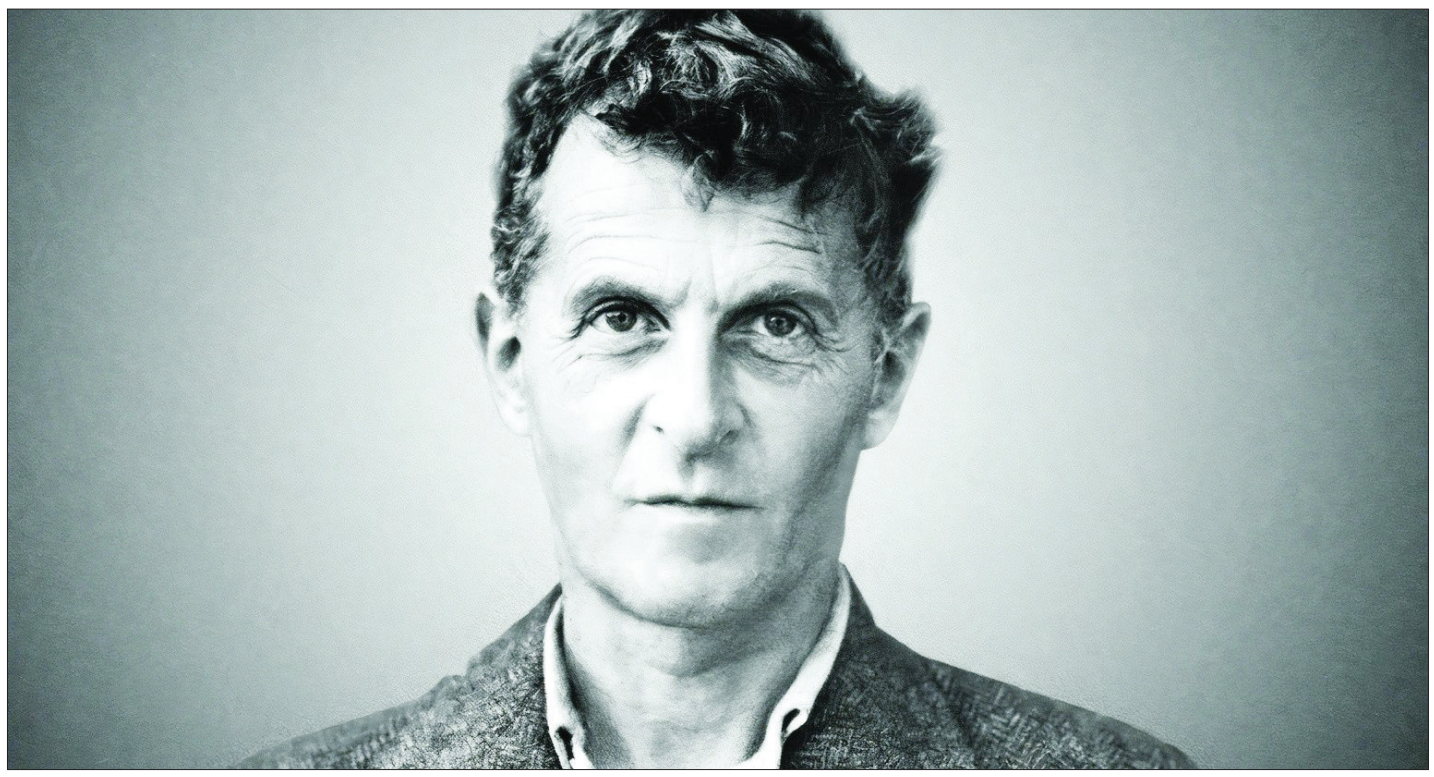

محمد سعید عبداللهی

دانشجوی دکتری فلسفه اخلاق

«گویی دین عمیق‌ترین بستر آرام دریاست که آرام باقی می‌ماند، حال امواج آن در بالا، هر اندازه هم که می‌خواهند اوج بگیرند.» «پیش‌تر هرگز به خدا ایمان نداشتم.» این حرف را می‌فهمم. ولی این یکی را نه: «پیش‌تر هرگز واقعا به خدا ایمان نداشتم.» «ایمان تزلزل‌ناپذیر، آیا به نسبت اعتقاد به حقیقتی ریاضیاتی، از اطمینان کمتری برخوردار است؟. -ولی از این رهگذر بازی‌های زبانی همانندتر می‌شوند!» (ویتگنشتاین، فرهنگ‌وارزش)

مقدمه

یکی از نکاتی که همواره در فلسفه دین مورد توجه است، اهمیت نظرگاه‌های دینی فیلسوفان جریان‌ساز بوده است. ویتگنشتاین که به گمان بسیاری مهم‌ترین فیلسوف قرن بیستم به شمار می‌رود، گرچه هیچ‌گاه دل در گرو دین مشخصی نداشته است، اما بنا به گفته خودش باید به تمامی مسائل از نظرگاه دینی بنگرد. ویتگنشتاین هنگامی که از دین و باورهای دینی سخن می‌گوید، اگر بخواهد آن را با مفهومی روشن سازد از مسیحیت وام می‌گیرد. در این یادداشت کوشیده‌ام تا ضمن روشن ساختن دیدگاه او در باب کتاب مقدس به عنوان مهم‌ترین نماد دین مسیحیت، نقطه‌نظرات او را در باب بن‌مایه‌های محوری دین مسیحیت بیان کنم. ویتگنشتاین کتاب مقدس را ستایش می‌کند و حتی از داستان‌های تاریخی آمده در آن به دفاع برمی‌خیزد. او مضامین دینی به کار رفته کتاب مقدس را چراغ راه و معنابخش زندگی انسان می‌داند. ایمان مسیحی موجود در کتاب مقدس را پناهگاه آدمی می‌داند و معتقد است انسانی که گرفتار رنجی نامحدود است، به کمکی نامحدود نیاز دارد که ایمان مسیحی به کمک درون‌مایه‌هایی که دارد این مهم را برای او به ارمغان می‌آورد. ویتگنشتاین در خانواده‌ای باتبار و نیای یهودی به دنیا آمد. برخی از اهالی خانواده او پیش‌تر به آیین پروتستان دل سپرده بودند و مادر او نیز کاتولیک بود. ویتگنشتاین نیز خود در کلیسای کاتولیک غسل تعمید داده شده بود و در فضایی مسیحی رشد و نمو یافته بود. او زمانی که سخن از دین می‌گوید، هیچ‌گاه به گونه‌ای دقیق و نظام‌مند بحث نمی‌کند و موضوعات مورد نظر خود را در گستره خاص و دقیقی توضیح نمی‌دهد. برای او دین یک کل مستقل و مهم است که همه باورهای دینی را در خود جای می‌دهد. هنگامی که به آثار ویتگنشتاین نگاه می‌کنیم، گویی او خود را در شمار متدینان و مومنان برنمی‌شمارد. اما این تمامی داستان نیست، روی دیگر سکه بیانگر شواهدی است که هیچ‌گاه کتاب مقدس، دین و باورهای دینی به معنای مثبت آن از نظر ویتگنشتاین دور نبوده است. البته باید در نظر داشت که ویتگنشتاین را نمی‌توان به معنای یک مومن راستین به یک دین خاص و عامل به مناسک و اعمال آن دانست، او را بیشتر فردی اخلاقی، معنوی و عرفانی می‌توان برشمرد تا شخصی متدین و مذهبی، بنابراین گرچه نمی‌توان او را فردی مذهبی و متدین برشمرد، اما می‌توان از امکان دین‌مداری و اعتقاد به باورهای دینی در او سخن گفت. با این همه، برخی ویتگنشتاین‌پژوهان به مسیحی بودن او اصرار می‌ورزند. از نظر سیریل برت نیز ویتگنشتاین متفکری مسیحی است و با اینکه عقایدش غیر متعارف به نظر می‌رسد اما در الهیات سنتی و فلسفه دین ریشه دارد. برت در سراسر اثر خود پیوسته ویتگنشتاین را با آنسلم، آکوئیناس، دانس اسکاتس و ویلیام اکامی مقایسه می‌کند و تلاش می‌کند نشان دهد چگونه عقاید او پیوند تنگاتنگی با مسیحیت دارد. (Barrett, ۱۹۹۱:۹۷)

مطالب پیش گفته بیانگر اهمیت رویکرد ویتگنشتاین به دین در نظر فیلسوفان دین است که تا این اندازه بحث کرده‌اند که ویتگنشتاین به‌عنوان یک فیلسوف چه دینی دارد و آبشخور آرای او در باب دین به کجا بازمی‌گردد. او در سال‌های پایانی عمر خود به بررسی دین و باورهای دینی پرداخت. مجموعه‌ای از درس گفتارها و گفت‌وگوهای او در باب باورهای دینی و مباحثی نظیر زیبایی‌شناسی که حاصل تلاش دانشجویان اوست پس از مرگ ویتگنشتاین منتشر شد. نکات و ایده‌های این کتاب نشان می‌دهد که ویتگنشتاین تا چه اندازه در طرح مباحث دینی، دقیق است. ویتگنشتاین در آثار خود نکات شگفت‌آوری درباره کتاب مقدس، مسیح، مسیحیت و باورهای مسیحی دارد تا آنجا که برای نمونه می‌توان گفت او در کتاب «فرهنگ‌وارزش» اعترافات ایمانی مسیحی دارد. همچنین ویتگنشتاین در بسیاری از یادداشت‌های روزانه و نامه‌های خود از عباراتی نظیر؛ خدا به من قدرت می‌دهد، خدا با من است، خدا را شکر و مانند آن استفاده می‌کند. (Engelman, ۱۹۷۴,p. ۲۳)

اناجیل در نظر ویتگنشتاین

پیش از ورود به بحث از درون‌مایه‌های کتاب مقدس و نقد و بررسی آرای ویتگنشتاین در این باب نخست باید نظر او را در باب اناجیل بدانیم. روشن است که نظرات ویتگنشتاین درباره کتاب مقدس، خداوند، ایمان و مسیحیت از کرکگور تاثیر بسیار گرفته است و حتی می‌توان گفت آرای وی ریشه در ایمان ترتولیانی دارد. تجربیات دینی این دو فیلسوف بسیار به هم نزدیک است. نقدهای کرکگور به مسیحیت رسمی و کوشش برای دفاع از مسیحیت و ایمان راستین در آثار ویتگنشتاین نیز انعکاس می‌یابد. نزدیک‌ترین شاگردان و شارحان ویتگنشتاین وی را مسیحی دانسته‌اند. آنسکوم، ملکم و مک گینس در آثارشان بر مسیحی بودن او تاکید دارند. بنابراین باید آرای دینی ویتگنشتاین را به‌عنوان یک مسیحی بررسی کنیم و مناقشات مذهبی پیرامون او را طرح نکنیم. مهم‌ترین محور بحث درباره دین نزد ویتگنشتاین دین مسیحی است نه خدای مسیحی و شخص عیسی مسیح. ویتگنشتاین در باب کتاب مقدس سخنان مهمی دارد. او در فرهنگ و ارزش می‌گوید: «در اناجیل همه چیز بی‌آلایش‌تر، فروتنانه‌تر و ساده‌تر است، آنجا کلبه‌ها وجود دارد، نزد پولس، کلیسا. آنجا همه انسان‌ها یکسانند و خود خدا یک انسان است و نزد پولس چیزی نظیر نوعی سلسله مراتب وجود دارد، مهتران و وزیردستان. به اصطلاح شامه‌ام این‌طور می‌گوید.» ویتگنشتاین می‌گوید: «مایلم بپرسم و بادا که کفرگویی به حساب نیاید. مسیح واقعا چه چیزی به پولس گفته است؟ ولی به حق می‌توان جواب داد: به توجه ربطی دارد؟ مراقب باش که خودت متواضع‌تر بشوی! این‌طور که تو هستی اصلا نمی‌توانی بفهمی در اینجا حقیقت چه هست و چه نیست؟» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۷، ص۶۷)

ویتگنشتاین معتقد بود: «خداوند اجازه داد که زندگی خدا-انسان (عیسی مسیح) را چهار انسان گزارش کنند، هرکدام به شیوه‌ای متفاوت و متناقض-آیا نمی‌توان گفت: مهم این است که گزارش‌ها واجد چیز دیگری نباشد مگر یک احتمال تاریخی عادی، تا به این ترتیب این گزارش به‌عنوان امری ذاتی و تعیین‌کننده پنداشته نشود؟» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۷، ص۶۹) یا در جایی دیگر می‌گوید: «در نظر آوردن عهد عتیق همچون بدنی بی‌سر، عهد جدید: سر، نامه‌های حواریون: تاجی بر سر... وقتی به کتاب مقدس یهودیان-عهد عتیق به تنهایی-می‌اندیشم، دلم می‌خواهد بگویم که این بدن هنوز سر را کم دارد. این مساله‌ها را حل را کم دارند و این امیدها تحقق را. ولی ضرورتا پیش خودم به سری با تاج نمی‌اندیشم.» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۷، ص۷۵)

ویتگنشتاین در باب دستوراتی که در کتاب مقدس آمده است، می‌گوید: «دین می‌گوید این کار را بکن، این طور فکر کن، ولی نمی‌تواند آن را مدلل کند و همین که بخواهد چنین کند دافعه ایجاد می‌کند چون در مقابل هر دلیلی که بیاورد، دلیل مخالف قاطعی وجود دارد. متقاعدکننده‌تر این است که بگوییم این طور فکر کن هر قدر هم که عجیب به نظر برسد.» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۸، ص۵۰)

دروری که از دوستان ویتگنشتاین به‌شمار می‌آید و دوستی آنها تا پایان زندگی ویتگنشتاین نیز ادامه یافت چنین نقل می‌کند: «در نخستین سال ورودم به کمبریج، دانشجوی دوره لیسانس بودم و تصمیم داشتم در سخنرانی‌های مور شرکت کنم. او در سخنرانی اول گفت از میان موضوعاتی که از وی خواسته شده تا درباره آنها سخنرانی کند، یکی موضوع فلسفه دین است که در این باره سخن نخواهد گفت، زیرا حرفی برای گفتن ندارد. عصبانی شدم که چرا یک استاد فلسفه باید در موضوعی چنین مهم خاموش بماند. جریان را به ویتگنشتاین گفتم و پاسخش این عبارت از کتاب «اعترافات آگوستین» بود: «وای بر آنان که چیزی نمی‌گویند که درباره تو باشد؛ چراکه پرچانگان مهملات بسیار می‌گویند...» سپس اضافه کرد از اینکه با تو درباره خدا یادین صحبت کنم امتناع نخواهم کرد.» دروری همچنین با ویتگنشتاین مطرح می‌کند که چقدر تحت تاثیر نمایش‌های جمعی از مجموعه ماسک لانینی که ترجمه آنها در کتاب «دعای کلیسای انگلیس» موجود است، قرار گرفته است و ویتگنشتاین در پاسخ می‌گوید: «آری، این دعاها چنانند که گویی در قرون پرستش خوب خیس خورده‌اند. هنگامی که در ایتالیا اسیر جنگی بودم، ما را مجبور می‌کردند هر یکشنبه در آیین عشاء ربانی شرکت کنیم. من از این اجبار بسیار خشنود بودم.» (Rhees, ۱۹۸۱,p. ۱۰۵) همچنین در گفت‌وگویی که میان دروری و ویتگنشتاین در سال ۱۹۴۹ صورت می‌گیرد، دروری به نظریه آفرینش اشاره می‌کند که با توجه به آن در پایان زمان برای هر چیز جبرانی نهایی وجود خواهد داشت که بر این اساس حتی شیطان و فرشتگان رانده‌شده، به شکوه نخستین خود برخواهد گشت. او سپس اضافه می‌کند که این اندیشه زمانی به‌عنوان عقیده‌ای کفرآمیز محکوم شده است. ویتگنشتاین پاسخ می‌دهد: «البته که این نظر مردود است، این نظریه همه چیز را بی‌معنا می‌کند. اگر آنچه اکنون انجام می‌دهیم در پایان سبب هیچ تمایزی نگردد، پس به این ترتیب همه جدیت حیات ما از کف می‌رود.» (Rhees, ۱۹۸۱,p. ۱۷۵)

ویتگنشتاین همچنین در دفاع از داستان‌ها و گزارش‌های تاریخی در اناجیل می‌گوید: «ممکن است گزارش‌های تاریخی در اناجیل، کاذب باشند، ولی با این همه، باور دینی چیزی را از دست نمی‌دهد، زیرا برای من تاریخی با باورهای دینی بی‌ارتباط هستند.» باید گفت که ایمان به وجود خدا کاملا برخلاف یک فرضیه تاریخی یا یک فرضیه علمی است اما از این نتیجه گرفته نمی‌شود که ایمان به وجود هیچ است. هر انسان خردمند و فرهیخته‌ای به داستان خلقت در کتاب مقدس ایمان دارد، در حالی که دیگران آن را اشتباه و خطای مسلم به‌شمار می‌آورند. (wittgenstine, ۱۹۷۴,p. ۳۳۳)

درون‌مایه‌های کتاب مقدس در نظر ویتگنشتاین

همان گونه که گفته شد، ویتگنشتاین در کودکی دستور رسمی در مذهب کاتولیک رومی دریافت کرد. اما سال‌ها بعد پس از گفت‌وشنودهایی که با خواهرش داشت، ایمان کودکی را رها کرد، تا جایی که نسبت به باورهای دینی بی‌تفاوت شد. با این همه، در بیست‌ویکمین سال زندگی‌اش ماجرایی رخ داد که تاثیری ماندگار بر او نهاد. در وین تئاتری دید که درامی معمولی به‌شمار می‌آمد، اما در صحنه‌ای از آن شخصی تصویر می‌شود که زندگی‌اش روبه تیرگی و ناخوشی گذاشته و در آن حال به فکر خودکشی و مرگ است، ناگهان در خود چنین احساس می‌کند که با این کلمات مورد خطاب قرار می‌گیرد: «هیچ چیز نمی‌تواند برای تو اتفاق افتد، به این معنا که در جهان هر چه روی دهد مهم نیست، زیرا صدمه‌ای متوجه تو نخواهد شد! ویتگنشتاین سخت تحت تاثیر این فکر قرار می‌گیرد، چنانکه بعدها می‌گوید: برای نخستین بار امکان باور دینی را دریافته است. (Malcolm, ۲۰۰۱:۵۸)

اکنون پس از روشن شدن دیدگاه ویتگنشتاین در باب دین و کتاب مقدس به پاره‌ای از مهم‌ترین درون‌مایه‌های کتاب مقدس در نظر ویتگنشتاین می‌پردازیم.

ایمان مسیحی به‌مثابه پناهگاه آدمی

ویتگنشتاین ایمان مسیحی را پناهگاه آدمی می‌داند. انسانی که گرفتار رنجی نامحدود است، به کمکی نامحدود نیاز دارد که ایمان مسیحی این مهم را برای او به ارمغان می‌آورد. دین مسیحی فقط برای کسانی است که نیازمند کمک بی‌نهایت هستند. به عبارت دیگر دین مسیحی فقط برای کسانی است که بی‌اندازه احساس رنج می‌کنند. تمام کره زمین نمی‌تواند دچار درد و رنجی بیشتر از رنج یک جان تنها شود. به نظر من ایمان مسیحی پناهگاه انسان در این بنیادی‌ترین رنج است. (Wittgenstein, ۱۹۸۹,p. ۴۶) ویتگنشتاین که بسیار دل نگران نجات و رستگاری روحش است این گونه ادامه می‌دهد: «اگر قرار است واقعا نجات یابم- پس آنچه نیاز دارم- یقین است و این یقین، همان ایمان است، ایمان، اعتقاد به آن چیزی است که قلب و جان من، نه عقل نظری من، به آن نیاز دارد، زیرا جان من است که باید با احساسات عمیقش، به اصطلاح با گوشت و خونش نجات یابد.» (Wittgenstein, ۱۹۸۹:۳۳) او در قطعه‌ای دیگر کسی را که از مسیح هیچ شناختی ندارد به کودکی تشبیه می‌کند که هراسناک در اتاقی تاریک تنها مانده است: «اگر درباره مسیح چیزی نشنیده بودیم، دچار چه احساسی می‌شدیم؟ آیا احساس نمی‌کردیم در اتاق تاریکی تنها مانده‌ایم؟ آیا از چنین احساسی نجات نمی‌یابیم به همان شیوه‌ای که کودک از این احساس تنهایی نجات می‌یابد هنگامی که می‌داند کسی در اتاق در کنار اوست؟» (Wittgenstein, ۱۹۸۹:۱۳) به عقیده ویتگنشتاین باور داشتن یعنی در سیطره یک اقتدار قرار گرفتن. هر انسانی که در نیمه راه درستکاری است بی‌اندازه خود را ناکامل می‌پندارد، ولی انسان دینی به محنت خود باور دارد. باور کن دیگر! ضرری ندارد. (ویتگنشتاین، ۱۳۸۳، ص۹۴)

او همچنین می‌گوید، مسیحیت بر پایه حقیقتی تاریخی بنا نشده است، بلکه به ما خبری تاریخی می‌دهد و می‌گوید، حالا ایمان بیاور... با این خبر چون دیگر خبرهای تاریخی مواجه نشو. بگذار جایگاه یکسره دیگری در زندگی‌ات از آن خود سازد. در این خصوص هیچ پارادوکسی وجود ندارد. (ویتگنشتاین، ۱۳۸۷، ص۷۰)

مفهوم خداوند

ویتگنشتاین متقدم در رساله منطقی-فلسفی چهار بار به کلمه «خدا» اشاره کرده است. از این چهار مرتبه تنها آخرین مرتبه به‌طور مشخص مرتبط با دین است. آنجا که می‌گوید: «خداوند خود را در عالم عیان نمی‌سازد». (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳:۱۲۷) ویتگنشتاین در رساله موضوعات دین، خدا، و مرگ را موضوعاتی قلمداد می‌کند که امور قابل سکوت یا حداکثر بیان‌نکردنی هستند، در حالی که در یادداشت‌ها تصریح می‌کند خداوند معنای زندگی و معنای عالم و حیات است (Wittgenstein, ۱۹۷۹,p. ۷۲) او در ابتدای رساله منطقی- فلسفی می‌گوید: «زمانی می‌گفتند خدا می‌تواند هر چیزی را بیافریند، مگر آنچه با قوانین منطق ناسازگار باشد. حقیقت این است که ما نمی‌توانیم بگوییم جهان غیرمنطقی می‌توانست چگونه باشد.» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳:۳۵) همان گونه در عبارت مشخص است ویتگنشتاین اشاره‌ای گذرا به مساله آفرینش می‌کند و خود را درگیر مباحث کلامی نمی‌کند. او در ادامه دوباره به مساله آفرینش برمی‌گردد، گو اینکه ویتگنشتاین اعتقاد داشته است که خداوند نمی‌تواند چیزی را برخلاف قواعد منطقی بیافریند. «اگر خداوند دنیایی را بیافریند که در آن برخی از گزاره‌ها صادق باشند، آنگاه او با این عمل همچنین دنیای را آفریده است که در آن تمام گزاره‌هایی که از آن گزاره‌ها نتیجه می‌شوند صادق خواهند بود.» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳:۷۶) بنابراین چنین می‌توان نتیجه گرفت مفهومی که ویتگنشتاین در رساله از خداوند در نظر دارد، چنین است که خدا را تابع قوانین منطق می‌داند. همچنین در جایی دیگر از رساله، او از امر برتر سخن می‌گوید: «اینکه چگونه اشیاء در جهان واقع شده‌اند به حال آنچه برتر است تفاوتی نمی‌کند. خداوند خود را در جهان آشکار نمی‌سازد.» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳:۱۲۷)

ویتگنشتاین معتقد است خدا، معنای زندگی یا معنای جهان است. اما مراد او از این سخن چیست؟ چرا از نظر او معنای زندگی و معنای جهان به یک معنا هستند؟ و مهم‌تر آنکه چرا باید این دو را به معنای خدا در نظر گرفت؟ به نظر او معنای زندگی هیچ نسبتی با تبیین علمی ندارد. معنای زندگی تنها همان چیزی است که خود او می‌گوید: «جهان و زندگی یکی است.» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳:۱۰۴) مالکوم نیز در باب تصور ویتگنشتاین از مفهوم خدا می‌گوید: «ویتگنشتاین زمانی گفت که مفهوم خدا را تا آنجا که به وجدان فرد درباره گناه و جرم او مربوط می‌شود، می‌تواند درک کند. او افزود که نمی‌تواند مفهوم آفریدگار را بفهمد.» (Malcolm, ۲۰۰۱P. ۵۹) مطالبی که پیش‌تر آمد بیانگر دیدگاه ویتگنشتاین در رساله بود است، اکنون اندیشه‌های او را در یادداشت‌های[1] ویتگنشتاین متاخر می‌بینیم. خدای ویتگنشتاین در دوره‌های بعدی زندگی او به شکلی معنادار تغییر چهره می‌دهد. نگاه او به این صورت است که معنای زندگی، همان معنای جهان است که می‌توانیم آن را خدا بنامیم. او خداوند را به پدر تشبیه می‌کند و اعتقاد دارد دعا تفکر درباره معنای زندگی است و اینکه نمی‌تواند رویدادها و حوادث جهان را مطابق اراده و خواست خود پیش برد. او می‌گوید من کاملا ناتوان هستم. من تنها می‌توانم خود را مستقل از جهان، بنابراین به معنایی مسلط بر آن کنم تنها تا آنجا که از هرگونه تاثیر گذاشتن رویدادها و حوادث جهان صرف‌نظر کنم. چنین به نظر می‌رسد که آبشخور اندیشه‌های ویتگنشتاین در یادداشت‌ها، حوادث جنگ جهانی اول و مواجهه او با مرگ، زندگی، اسارت، خواندن خلاصه انجیل تولستوی و مطالعه تأملات دینی داستایوفسکی بوده است. مک گنیس تاثیر خلاصه انجیل بر تفکر دینی ویتگنشتاین، در خلال تدوین یادداشت‌ها را همتراز با اندیشه‌های داستایوفسکی برمی‌شمارد، به نحوی که هیچ‌گاه این دو اندیشه، چه در طول جنگ و چه در خلال اسارت از وی جدا نبوده‌اند. (McGuinness, ۱۹۸۸:۲۷۳) ویتگنشتاین نخستین بار ایده راز آمیز بودن برخی امور مانند خدا، جهان، دین، مرگ، و حتی اخلاق را در یادداشت‌ها بیان می‌کند و تصریح می‌کند انسان عمیقا، راز آلود است. (Wittgenstein, ۱۹۷۹:۸۰) در یادداشت‌ها پرسش‌های اساسی را درباره خدا و معنای حیات بیان می‌کند که تا پایان حیات ویتگنشتاین با وی همراه است. در یادداشت‌ها می‌پرسد: چه چیزی درباره خدا و معنای حیات بر من آشکار است؟ (Wittgenstein, ۱۹۷۹:۷۳) مباحث اساسی چون اراده آدمی، خیر و شر، معنای جهان، معنای زندگی، خداوند، نیایش و دعا و نیازمندی انسان به خداوند در یادداشت‌ها بررسی می‌شود. ویتگنشتاین در این اثر معنای زندگی را همان دعا کردن و دعا و نیایش را همان اندیشه و تفکر معرفی می‌کند.

وی در یادداشت‌ها می‌کوشد در فقراتی طولانی و به‌هم‌پیوسته، نسبت میان خدا و معنای زندگی را شرح دهد. (Wittgenstein, ۱۹۷۹:۷۰) استفاده متفاوت از واژه خدا، در یادداشت‌ها، تفاوت اساسی کاربرد این واژه را با رساله آشکار می‌کند. ویتگنشتاین در یادداشت‌ها، به گونه‌ای کاملا شورمندانه و ایمان ورزانه از خدا بهره می‌برد، در حالی که نوع استفاده از واژه خدا در رساله سلبی یا حداکثر از نوع سکوت است.

رستاخیز

رستاخیز مسیح یکی از محورهای اصلی بحث دینی ویتگنشتاین و به‌طور مشخص در کتاب «فرهنگ‌وارزش»[2] است. او از رستاخیز مسیح سخن می‌گوید و به نجات و رستگاری از جانب او امید دارد، زندگی بدون وجود منجی را، زندگی‌ای در انزوا و تنهایی می‌داند و آن را به زندگی در جهنم تشبیه می‌کند؛ «چه چیز مرا به باور کردن رستاخیز مسیح متمایل می‌کند؟ گویی این فکر را سبک سنگین می‌کنم. اگر او رستاخیز نکرده است، پس در قبر پوسیده است، مثل هر انسانی او مرده و پوسیده است، در این صورت او معلمی است مثل هر معلم دیگر و دیگر نمی‌تواند کمک کند و ما دوباره بی‌پناه و تنهاییم و می‌توانیم به حکمت و نظر ورزی اکتفا کنیم. گویی در غاری هستیم که فقط می‌توانیم در رویا باشیم و از آسمان گویی با سقفی جدا شده‌ایم. ولی اگر قرار است واقعا نجات یابیم پس یقین نیاز دارم نه نظر ورزی و رویا و این یقین ایمان است. ایمان چیزی است که قلب من نیاز دارد نه عقل نظر ورزم. چون روان من با شوریدگی‌هایش، گویی با گوشت و خونش باید نجات یابد نه روح اعتراضی من. شاید بشود گفت فقط عشق می‌تواند رستاخیز را باور کند. می‌شود گفت عشق نجات‌بخش رستاخیز را هم باور می‌کند. چیزی که با شک مقابله می‌کند گویی نجات است.» (wittgenstine, ۱۹۸۹,P. ۴۹۵)

مرگ

ویتگنشتاین سعادتمندی را در گرو شجاعت در برابر مساله مرگ می‌داند و کسی را که با ترس از مرگ می‌گریزد بدبخت می‌داند؛ «انسان سعادتمند نباید بترسد حتی اگر در مواجهه با مرگ قرار بگیرد... ترس از مواجهه با مرگ بهترین نشانه زندگی نادرست، یعنی زندگی بد است.» «مرگ نه رخدادی است در زندگی و نه امری واقعی در جهان.» (Wittgenstein, ۱۹۷۹,P. ۷۵) چراکه در نظر او تا زمانی که انسان هست مرگ نیست و وقتی مرگ با شد دیگر انسانی نیست. ویتگنشتاین معتقد بود که مرگ هیچ گونه تغییری در جهان ایجاد نمی‌کند. یکی از دلایل ویتگنشتاین برای رفتن به جبهه‌های جنگ با اینکه معاف از رزم بود، مواجهه با مرگ بود. در نظر او انسان محترم کسی است که بتواند در برابر مرگ قرار بگیرد و همواره امید داشت این رویارویی نوری به زندگی‌اش بتاباند (McGuinness, ۱۹۸۸,P. ۲۲۱).

سعادت

برای ویتگنشتاین هدف زندگی چیزی جز رسیدن به سعادت و گریز از شقاوت نیست. او در یادداشت‌ها، خود را خطاب قرار می‌دهد و می‌پرسد که هدف زندگی چیست؟ و بعد پاسخ می‌دهد که سعادتمند زندگی کردن. گویی زندگی سعادتمند به خودی خود موجه باشد و تنها زندگی درست، زندگی سعادتمندانه است.» (Wittgenstein, ۱۹۷۹,P. ۷۳-۷۶) حال در جهانی که سرشار از شور و شر است و میل‌های انسانی بسیاری در آن وجود دارد که سامان نمی‌یابند، چگونه باید زیست که به سعادت رسید؟ در اینجا مفهوم «اراده مستقل من» از طرف ویتگنشتاین به میان می‌آید و دستورالعمل زندگیِ سعادتمندانه او را قدری شبیه به رویکرد رواقیون می‌سازد. او می‌گوید: «منِ نمی‌توانم رخدادهای جهان را تسلیم اراده‌ام کنم، من کاملا ناتوانم. تنها می‌توانم با چشم‌پوشی از هر نوع تاثیر گذاری بر رخدادهای جهان، خود را از آن مستقل و به معنایی بر آن مسلط کنم.» (Wittgenstein, ۱۹۷۹,P. ۷۳) ویتگنشتاین توصیه می‌کند با از کوره در نرفتن در برابر پیشامدهای تلخ و رنج و مصائب این جهان، بر آنها چیره شویم و بتوانیم به قدرتی دست یابیم که تحت تاثیر وقایع درمانده نشویم.

قضاوت واپسین

ملکم معتقد است ایده‌های قضاوت الهی، بخشایش و نجات تا حدودی برای ویتگنشتاین قابل فهم بود، به این ترتیب که این ایده‌ها در ذهن او به احساس بیزاری از خویش مربوط می‌شد که این علاقه‌ای بود برای دستیابی به خلوص و حسی برای یاری دادن به انسان‌ها که بتوانند خود را بهتر سازند. باور من این است که ویتگنشتاین با شخصیت و تجربه خویش توانسته بود قضاوت و نجات خداوند را بفهمد (Malcolm, ۲۰۰۱,P. ۵۹). انگلمن نیز در کتاب خود، «زندگینامه ویتگنشتاین»، معتقد است که مساله قضاوت واپسین، همواره نگرانی عمیقی برای ویتگنشتاین به شمار می‌رفت (Engelman, ۱۹۷۴,P. ۷۷).

معجزه

گویی معجزه ایمانی است که خداوند در آورده است. همان گونه که آدم گاهی می‌نشیند و شکلکی گویا در می‌آورد، خداوند نیز می‌گذارد جهان به آرامی پیش رود و سپس کلام یک قدیس را با رویه‌ای نمادین همراه می‌سازد، ایمایی از جانب طبیعت. برای نمونه وقتی یک قدیس سخنی را گفته است درختان گرد او خم می‌شوند؛ گویی به نشانه احترام. برای من تنها راه باور آوردن به یک معجزه به این معنا، این است که به شیوه‌ای خاص متاثر شوم. به‌طوری که مثلا بگوییم: «غیر ممکن بود این درخت‌ها را ببینی و احساس نکنی که در حال پاسخ گفتن به آن کلماتند.» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۳، ص۹۳)

جاودانگی

یکی از نشانه‌های دستیابی به سعادت در اندیشه فیلسوف شوریده‌سر اتریشی، جاودانگی است. ویتگنشتاین علامت جاودانگی را «در حال» زندگی کردن می‌داند. برای کسی که در حال زندگی می‌کند مرگ معنا ندارد. بنابراین معنای جاودانگی در نظر ویتگنشتاین، تنها زندگی پس از مرگ نیست. او می‌گوید: «تنها انسانی سعادتمند است که نه در زمان بلکه در حال زندگی کند. زیرا در زندگی در حال هیچ مرگی نیست.... اگر انسان در حال زندگی کند، جاودانه زندگی می‌کند.» (Wittgenstein, ۱۹۷۹,P. ۷۶) ویتگنشتاین همچنین معتقد است سعادتمندی انسان به راحتی به دست نمی‌آید. با زندگی کردن در حال، انسان بر ترس‌های خود غلبه می‌کند و امیدوارانه‌تر زندگی می‌کند. (Wittgenstein, ۱۹۷۹,P. ۷۶) وی می‌گوید: «جاودانگی زمانی روح انسانی یعنی بقای ابدی آن پس از مرگ نه تنها تضمین نشده است بلکه در وهله اول این فرض برای ما آنچه را که همیشه سعی در انجام آن داشته‌ایم را انجام نمی‌دهد. آیا از طریق این واقعیت که من برای همیشه باقی می‌مانم معمایی حل شده است؟ آیا این زندگی ابدی به اندازه زندگی فعلی من معماوار و راز آلود نیست؟» (ویتگنشتاین ۱۳۹۳: ۴۳۱۲/۶)

پی‌نوشت‌ها

۱. یادداشت‌ها در بردارنده سه دفترچه یادداشت اوست که در زمان جنگ جهانی اول نگارش یافته است. حدود ۱۸۰ شماره از قطعه‌های رساله- یا یکبار یا بعضا چند بار- قبلا در یادداشت‌ها آمده است. بحثی که در مورد ارزش‌ها در یادداشت‌ها آمده است از رساله کامل‌تر است. گویا هنوز ویتگنشتاین در یادداشت‌ها تصمیم به سکوت نگرفته بوده است. مسائل مربوط به دین، خدا، اخلاق، زیبایی شناسی، اراده، معنای زندگی و مانند آن به شکل جامع‌تری در یادداشت‌ها مورد بحث قرار گرفته است. این قطعات به‌ویژه مربوط به نیمه دوم سال ۱۹۱۶ است. گفته‌اند ویتگنشتاین دستور داده بود که یادداشت‌ها را از بین ببرند و خود او هم فقط بخشی از آنها را در رساله آورده است، از این نظر استناد به یادداشت‌ها را چندان موجه نمی‌دانند. گرچه ظاهرا این سخن درست است اما هر چه باشد، نظریاتی که در آن آمده در دورانی از معتقدات ویتگنشتاین بوده است و در نتیجه، به راحتی نمی‌توان از آنها چشم پوشید.

۲. در سال ۱۹۲۹ که ویتگنشتاین مجددا به اشتغالات فلسفی پرداخت، علاوه بر یادداشت‌های فلسفی، مطالب زیادی در مورد موضوعات دیگر می‌نوشت که مستقیما با کار فلسفی‌اش ربط نداشتند. این موضوعات عبارتند از: فرهنگ، هنر (مخصوصا موسیقی و نقاشی)، معماری، ذوق و نبوغ، تراژدی، شعر، اخلاق و دین. فرهنگ و ارزش منتخبی است از این ملاحظات کوتاه غیر فلسفی، تاریخ این یادداشت‌ها، با نوشته کوتاهی از سال ۱۹۱۴ آغاز می‌شود و سپس یادداشتی تا سال ۱۹۲۹ ارائه نشده است و یادداشت‌های اصلی از سال ۱۹۲۹ تا ۱۹۵۱ را شامل می‌شود.

منابع

۱-حسینی، مالک (۱۳۸۹) ویتگنشتاین و حکمت، نشر هرمس، تهران

۲- ویتگنشتاین (۱۳۸۷) فرهنگ و ارزش، ترجمه امید مهرگان، نشر گام نو، تهران

۳- ویتگنشتاین لودیگ (۱۳۸۸) درباره دین و اخلاق، مالک حسینی، نشر هرمس، تهران

۴- ویتگنشتاین، لودیگ (۱۳۹۳) رساله منطقی فلسفی، سروش دباغ، هرمس، تهران

5- Barrett, c, 1985, Wittgenstein on ethics and Religius belief, Blackwell.

6- Engelman, p, 1974, Letters from Ludwig Wittgenstein with Memoir, Horizonpress.

7- Malcolm, n, 2001, Ludwig Wittgenstein: A Memoir, slarenbon press.

8- McGuinness, Brian, 1988, Wittgenstein: A Life, Vol. 1, London: Duck worth.

9- Rhees, r, 1981, Ludwig Wittgenstein, Personal Recollections, Rowman and littefieldpub

10- Wittgenstein, L, 1974, on certainity, trans anscomb, black well.

Wittgenstein, L, 1989, Culture and Value, Trans. P. Winc, Basil Black Well

Wittgenstein, L, 1979, notebook 1916. 1914, university Chicago.